جلسه 1629

دوشنبه 23/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا تخصیص عمومات به مخصص منفصل جمع عرفی است یا جمع عرفی نیست.

مشهور بین متأخرین این بود که این جمع، جمع عرفی هست مطلقا.

ولی ما عرض کردیم نمی شود این مطلب را به طور مطلق پذیرفت. و لکن در بسیاری از موارد ما در روایات که بررسی می کنیم می بینیم که تخصیص عمومات و اطلاقات به مخصص و مقید منفصل عرفی هست.

اینکه عرض می کنم به طور مطلق نمی شود جمع بین عام و خاص را عرفی دانست مثال بزنم از کلام مرحوم آقای خوئی و آقای صدر ببینید آیا این حمل ها عرفی هست یا نیست.

مثال اول: مرحوم آقای خوئی در شک در رکعات نماز یک روایت صحیحه ای را مطرح می کنند، صحیحه صفوان، «إن کنت لاتدری کم صلّیت و لم یقع وهمک علی شیء فأعد الصلاة»، اگر نمی دانی چند رکعت نماز خواندی و وهم و گمانت هم به یک طرف نرفت که بناء بر آن بگذاری نماز باطل است.

مرحوم آقای خوئی فرموده این یک عامی است دال بر بطلان نماز در فرض شک در رکعات. تمام موارد شک های صحیح مخصص این عموم هست. هر کجا دلیل بر تخصیص این عموم نداشتیم اصل اولی طبق این عموم این است که شک در رکعات مبطل نماز هست.

اقول: ما این را عرفی نمی دانیم که مولا با اینکه شک های صحیح کم نیست، ولی بطور عام بفرماید که هر گاه شک کردی در رکعات نماز، نمازت باطل است. این را ما عرفی نمی دانیم. ولذا می گوئیم این ادله شکوک صحیحه منشأ می شود که ما در مفاد این صحیحه صفوان بیشتر دقت کنیم. شاید مراد از إن کنت لاتدری کم صلّیت شک در رکعات باشد بطور شک محض که نمی داند یک رکعت خوانده است یا دو رکعت خوانده است یا سه رکعت خوانده است، که در رساله های عملیه هم ذکر کرده اند. إذا کنت لم تدری کم صلّیت، اصلا نمی دانی چند رکعت نماز خواندی، نه اینکه شک کردی بین سه وچهار یا بین چهار و پنج یا بین دو و سه. نه، اصلا نمی دانی چند رکعت خواندی.

سؤال وجواب: البته ما جمع تبرعی نمی کنیم، بلکه می گوئیم با توجه به این مخصصها عرف احتمال می دهد که معنای إذا لم تدر کم صلّیت مطلق شک در رکعات نباشد بلکه شک مطلق در رکعات باشد.

مثال دوم: صحیحه ابن ابی عمیر در باب خمس دارد: «عن ابی عبدالله علیه السلام الخمس علی خمسة اشیاء، علی الکنوز و المعادن والغوص و الغنیمة ونسی ابن ابی عمیر الخامس». ابن ابی عمیر پنجمی را فراموش کرد، ولی در مرسله حماد پنجمی را که نام می برد ملّاحه هست، که این هم البته یک قسم از معادن هست، حالا بعضی ها احتمال داده اند آن خامس خمس حلال مختلط به حرام باشد.

گفته اند خمس ارباح مکاسب چه می شود؟ گفته شده است که تخصیص می زنیم این عموم را به خمس ارباح مکاسب.

اقول: با اینکه محل ابتلاء مردم خمس ارباح مکاسب است، بگوئیم خمس در پنج چیز است بعد با مخصص منفصل بگوئیم و ششمی آن هم خمس ارباح مکاسب هست. این را ما عرفی نمی دانیم. می گوئیم یک فرقی باید بکند خمس ارباح مکاسب با این پنج چیز. حالا برخی ممکن است بگویند خمس ارباح مکاسب در غنیمت می گنجد. ولی این غنیمت ظاهرش غنیمت جنگی است به قرینه اینکه در مقابل معدن و کنز و غوص و اینها قرار گرفته است که آنها هم غنیمت بالمعنی الاعم هستند. پس این غنیمت در مقابل آنها غنیمت بالمعنی الاخص است که همان غنیمت جنگی است. پس چرا خمس ارباح مکاسب را نگفته اند؟ لابد یک نکته ای بوده است که نگفته اند.

سؤال وجواب: عرض می کنم چون غنیمت بالمعنی الاخص و معادن و کنوز و غوص مطرح شده و نسی ابن ابی عمیر الخامس بعید است که آن خامس ارباح مکاسب باشد. آن خامس ظاهرا یا همان ملّاحه است یا خمس حلال مختلط به حرام که در روایات دیگر مطرح شده است. حالا آن مرسله حماد که دیگر در آن ارباح مکاسب نبود، او داشت الخمس من خمسة اشیاء، فراموش هم نکرده بود.

سؤال وجواب: مرسله حماد است ولی مورد فتوای مشهور است. حالا فعلا بحث سندی نمی کنیم، می بگوئیم اینکه بعضی می خواهند بگویند مرسله حماد یا صحیحه ابن عمیر تخصیص می خورد به خمس ارباح مکاسب، ما می گوئیم این عرفی نیست، باید یک نکته ای داشته باشد که خمس ارباح مکاسب را نگفت.

حالا نکته اش چیست؟ شاید خمس ارباح مکاسب مجعول توسط خود ائمه طاهرین علیهم السلام بود، ولی بقیه مجعول الهی بوده اند. که بعضی این احتمال را می دهند. به هر حال باید یک نکته ای داشته باشد. ما در حدیث لاتعاد هم عرض کردیم که ارکان نماز که منحصر به این پنج چیز نیست، تکبیرة الاحرام هم رکن نماز است، چرا او را نگفته اند؟ لذا باید یک نکته ای باشد ولو یک نکته عرفیه که آقای خوئی فرموده است چونکه تا تکبیرة الاحرام نگوئی وارد نماز نشده ای روی این حساب نگفته اند. یا آن روایتی که دیروز خواندیم که لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال، که در متون اصلیه دارد الطعام و الشراب والنساء والارتماس فی الماء. ولذا آن توجیه دیروز ما که اینها به عنوان فریضه بود و بقیه مفطرات به عنوان سنت بوده، در این نقلی که در مصادر روائیه هست نمی آید، ولی توجیه دیگر ما این بود که مفطر متعارف حلال را گفته اند. اما کذب علی الله و رسوله حرام است، مؤمن که نباید مرتکب حرام بشود. یا قیء و احتقان اینها در افراد مریض است، اما انسان سالم که متعارف هست که این کار را نمی کند. اما ارتماس فی الماء در بعض بلدان متعارف بوده، در عراق متعارف بوده، حالا در مکه و مدینه غیر متعارف بوده است.

همین مقدار که یک نکته عرفیه داشته باشد همین کافی هست.

مثال سوم: آقای خوئی در بحث حج راجع به کسی که مبیت به منی از او فوت شده است، می فرماید: در صحیحه عیص آمده «لیس علیه شیء». در برخی از روایات آمده «علیه شاة». ما جمع عرفی می کنیم می گوئیم لیس علیه شیء الا الشاة.

اقول: ما می گوئیم این عرفی نیست، که یک جا بگوئید چیزی بر او نیست و در جای دیگر بگوید باید گوسفند بدهد.

بعد آقای خوئی می فرماید نظیر این در بعضی روایات آمده که «لایضر الصانع ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال»، با اینکه مفطرات ده تا است. و این به تعبیر استاد آقای خوئی اقوی العمومات بود که تخصیص خورد.

نه آقا اینها عرفی نیست.

ما لیس علیه شیء را معارض می گیریم با علیه شاة، باید جمع حکمی کنیم، که یا حمل کنیم بر استحباب، والا اگر قابل حمل بر استحباب نبود تعارض می کنند. ما اینجور تخصیصها را قبول نداریم.

یک مثال هم از آقای صدر آمده است: ایشان در مناسک حجشان فرموده اند یک خطاب عامی داریم که شما می توانید تعبیر کنید به خطاب مطلق که: "فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی"، کسی که حج تتع بجا می آورد گوسفند قربانی کند، هر کجا که بشد، در هر مکانی. مخصص منفصل یا به تعبیر بهتر مقید منفصل آمد گفت که لا ذبح الا بمنی.

منی شبهه مفهومیه دارد. برخی از مناطق مثل همان دامنه کوه دو طرف منی مشکوک است که این عرفا جزء منی هست یا نیست. ایشان فرموده این شبهه مفهومیه است، چون «منی» وضع خاص موضوع له خاص است. منی اسم یمک منطقه ای است نمی دانیم عرف آن زمان منی را وضع کرده بود برای آن وادی و دره، یا برای اعم از دره و اطراف دره که دامنه که دو طرف هست، شک داریم. می شود شبهه مفهومیه منی. در شبهه مفهومیه مخصص منفصل ومتصل ما رجوع می کنیم به عام، می گوئیم برو در همان مکان مشکوک ذبح کن مشکلی نیست.

آقا واقعا این عرفی است؟! مثلا مولا بگوید در حج تمتع قربانی بکشید هر کجا که شد مانعی ندارد، بعد بگوید باید در منی ذبح کنید، این عرفی است؟! از این لا ذبح الا بمنی کشف می کنیم که آن فما استیسر من الهدی در مقام بیان نبوده است. حالا بگذریم از اینکه ما اشکال صغروی داریم و این موارد را شبهه مفهومیه نمی دانیم شبهه مصداقیه می دانیم که بعدا توضیح خواهیم داد. ولی از نظر کبروی این اشکال به ایشان وارد است که برفرض صفح الجبل شبهه مفهومیه باشد برای منی، می خواهید رجوع کنید به فما استیسر من الهدی؟ اصلا این عرفی است؟ این کشف می کند که در مقام بیان نبوده است. کثرت مقیدات عرفا کاشف از این است که خطاب عام و مطلق در مقام بیان نبوده است، نه اینکه در مقام بیان است ولی قید می زنیم. در حالی که روش آقایان اینطور نیست ما به این روش ایراد داریم.

برگردیم باز از آقای خوئی مثال بزنیم. ایشان در بحث سفر فرموده اند ما یک اطلاق و عموم داریم که المسافر یقصر. این مخصص هایی دارد که سفر هشت فرسخی باشد، از اول قصد سفر هشت فرسخی داشته باشید، سفر در معصیت نباشد، شما قصدتان از سفر صید لهوی نباشد. اینها مخصصات و مقیدات آن خطاب مطلق وعام هستند که المسافر یقصر.

اقول: واقعا این عرفی است که در یک خطابی بگویند نماز در سفر شکسته است بعد این همه قید بزنند؟ یا اینکه این کشف می کند که در مقام بیان نبوده است. من منکر تمسک به اطلاق مقامی نیستم. به قول آقای زنجانی باید اینجا به اطلاق مقامی تمسک کرد که ما اگر شک کردیم در شرط زائدی برای قصر در سفر و هیچ کس هم آن شرط زائد را نگفته و در هیچ روایتی هم نیست اینجا به اطلاق مقامی تمسک می کنیم. اما کثرت مقیدات اینها کاشف از این است که آن خطاب در مقام بیان نبوده یا حداقل اصل عقلائی اصالة کون المتکلم فی مقام البیان در این موارد جریانش مشکوک است.

ما ادعایمان این است. ولی منکر جمع عرفی بین عام و خاص منفصل فی الجمله نیستیم. عرض کردم در خود قرآن عام و خاص ما یک آیه پیدا کردیم آن هم که مشکلی نبود. آیه والمطلقات یتربصن بانفسهم ثلاثة قروء، مخصصش هم این بود که آنهایی که به آنها دخول نکرده اید فما لکم علیهنّ من عدة تعتدونها، که این برفرض خاص متأخر باشد اما فرض غیر متعارف را گفته است، واگر هم فرض متعارف را می گفت چون زمان تشریع تمام نشده بود عرف می گفت خب شاید ناسخ آن عام است. فرق می کند با مخصص های منفصل در لسان ائمه علیهم السلام که احتمال عرفی ناسخ بودن اینها نیست چون زمان تشریع تمام شده است.

برخی از دوستان گفتند یک آیه دیگر هم هست که "الزانی والزانیة فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة"، در یک آیه دیگر دارد درباره إماء "فإذا احصنّ فإن أتین بفاحشة فعلیهنّ نصف ما علی المحصنات من العذاب" که حد امه زانیه پنجاه ضربه شلاق است.

من عرض کردم این مخصص نیست این حاکم است. حاکم مشکلی ندارد، عرف هیچ تنافی ای بین حاکم و محکوم احساس نمی کند، ناظر به آن حد مجعول است می گوید آن حد مجعول در مورد إماء نصف می شود. ما بحث مان در عام و خاص است.

بله در غیر احکام داریم، یک جا می گوید که "یوم لابیع فیه و لا خلة و لا شفاعة"، در جای دیگر می گوید "و لایشفعون الا لمن ارتضی". ولی آن مهم نیست، خطاب عام و خاص منفصل در احکام که مردم می خواهند عمل کنند و تأخیر بیان از وقت حاجت باعث می شود که مردم به خلاف واقع بیفتند، او عرفی نیست. والا معارف را تدریجا به مردم بیان می کنند. خب ولو یکجا بگویند "یوم لابیع فیه و لا خلة و لا شفاعة" که مردم به اشتباه نمی افتند. مردم معارفشان را به تدریج یاد می گیرند، بعد یاد می گیرند که "و لایشفعون الا لمن ارتضی".

پس ما نسبت به آیات قرآن مشکلمان حل است. نسبت به مخصصات در روایات نسبت به آیات قرآن هم یا کشف می کنیم که آن خطاب قرآنی در مقام بیان نبوده، مثل کتب علیکم الصیام که مفطرات زیادی در روایات ذکر شده است. یا این است که اصلا عرف انتظار دارد از معصومین علیه السلام که تبیین کنند قرآن را. "نزّلنا علیک الذکر لتبین للناس ما نزّل الیهم".

بله برخی از آیات مثل "قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا أن یکون میتة أو دما مسفوحا أو لحم خنزیر فإنه رجس" بله این آیه عامی است که نمی شود گفت در مقام بیان نیست، و نیاز به تبیین هم عرفا ندارد، اجمال معمولا در مطلقات می شود می گویند درمقام بیان نبود، عام است، پس اجمال عرفا برایش تصور نمی شود. واقعا آن ادله ای که می گوید ماهی بی فلس را نخورید درندگان را نخورید، حشرات را نخورید، خرگوش نخورید، (البته سگ را نگفته اند چون متعارف نبوده اکلش در آن مناطق، خنزیر و دم مسفوح متعارف بوده، ولذا سگ را نگفته اند)، لذا اینهایی را که گفته اند واقعا باید توجیه بشود.

یک توجیه این است که اینها حرام نبوی است. در روایات هم داریم حرم الله الخیزیر بعینه وحرم رسول الله السباع. قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه یعنی در حرام وحیانی نیست غیر از این چند چیز. اعتراض بود به افرادی که افتراءا علی الله می آمدند چیزهایی را حلال می کردند، "هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله"، آن در مقام بیان این است که چرا این کار را می کنید. اما حرام نبوی جداست.

یا باید بگوئیم در آن زمان تا آن لحظه محرماتی که وحی شده بود اینها بودند. و اعتراض به مشرکین است که چرا از پیش خودتان چیزهایی را حرام می کنید و به خدا نسبت می دهید و می گوئید خدا اینها را حرام کرده است افتراءا علی الله؟

سؤال وجواب: مسلمین بعد از شنیدن روایات اهل بیت باید به عمومات و اطلاقات کتاب عمل کنند، حرام نبوی را هم ببینند چیست، اکتفاء به قرآن که نباید بکنند. "ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا"، کلام پیامبر را هم باید اخذ کنند.

 اما این توجیه های دیگر درست نیست، مثلا بگویند تخصیص خورده، ما من عام الا و قد خصّ، قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه چند تا را قرآن گفته بقیه را روایات گفته. تخصیص بدون نکته عرفیه. ما این را قبول نمی کنیم.

عرض کردم پس ما نسبت به عمومات کتاب مشکلی نداریم، چه تخصیصش از کتاب باشد که یک آیه پیدا کردیم، و چه تخصیصش در روایات باشد که زیاد هست ولی شأن ائمه علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه وآله تفسیر قرآن است. مگر آن عموم قل لا اجد که چون نمی شود بگوئیم این آیه نیاز به تفسیر دارد بلکه در مقام بیان عموم است او باید یک نکته عرفیه داشته باشد.

اما راجع به روایات.

راجع به روایات: گاهی عام ترخیصی است خاص الزامی است، و تأخیر بیان از وقت حاجت هم می شود.

اینجا واقعا عرفی نیست ما بگوئیم به وجوب خاص اخذ می کنیم وآن عموم را تخصیص می زنیم. نه، این یک احتمال است. ولی احتمال دیگرش هم این است که این خاص حکم استحبابی باشد. یک وقت نص در وجوب است، مثل لابأس بترک اکرام العالم، خطاب خاص می گوید اکرام العالم العادل واجب و فریضة، بله آن دیگر عرفا نص در وجوب است. اما اکرم العالم العادل چرا این اکرم حمل بر استحباب نشود؟

اینکه در السنه رائج شده است که جمع موضوعی مقدم است بر جمع حکمی، این را از کجا می گویند؟! وقتی تأخیر بیان از وقت حاجت می شود، عرف می گوید اگر شارع واجب کرده است اکرام عالم فاسق را پس با آن خطاب عامش مردم به خلاف واقع افتاده اند، مدتها ترک کرده اند اکرام عالم عادل را و مصلحت ملزمه از آنها فوت شده، می گوئیم نکند توجیه دیگر درست باشد وآن این است که بگوئیم اکرم العالم العادل حکم استحبابی می گوید. ما اینها را می گوئیم.

 پس اگر عام متضمن حکم ترخیصی بود، و خاص متأخر که بعد از وقت حاجت عمل به عموم عام صادر شده متضمن حکم ظاهر در الزام بود، نه ما جمع عرفی را به این نمی دانیم که تخصیص بزنیم، بلکه ممکن است مراد از این خاص حکم استحبابی باشد.

بله اگر بدانیم قبل از وقت حاجت به عمل به عام مولا گفت، مولا آمد امروز گفت لابأس بترک اکرام العالم، قبل از اینکه برویم بیرون گفت اکرم العالم العادل. آن بعید نیست، چون تأخیر بیان از وقت حاجت پیش نمی آید. آنجا به قول مرحوم آقای صدر اگر ما بگوئیم این اکرم العالم العادل استحباب است، خلاف منهج عرف عمل کرده ایم که خاص را بر عام مقدم می کنند نه عام را بر خاص. ولکن در جایی که اصلا کار مولا برخلاف منهج عرف بوده، تأخیر بیان از وقت حاجت داشته، بیائیم بگوئیم مولا الغاء کرد مردم را به مفسده مخالفت با واقع، بعد توجیه کنیم بگوئیم شاید تزاحم داشته با یک مصلحت اقوی. یا نه عرف متحیر می ماند، می گوید این اکرم العالم العادل نص در وجوب که نیست، شاید مراد از آن استحباب باشد. شک که می کنیم برائت جاری می کنیم از وجوب اکرام عالم عادل. اینکه اشکال ندارد.

و اگر برعکس شد، عام متضمن حکم الزامی بود خاص متضمن حکم ترخیصی.

اینکه اصلا استهجان ندارد. اکرم کل عالم، لابأس بترک اکرام العالم الفاسق. حالا مردم یک مدت عالم فاسق را احترام کنند، حرام که نیست، یا مستحب است یا مباح. در زمان ائمه علیهم السلام که احتمال نسخ نیست. چه اشکال دارد که امام علیه السلام خطاب عامی که ظاهر در حکم الزامی است بیان کند و خاصی را که حکم ترخیصی است بگذارد بعد از 50 سال بیان کند. چه اشکالی دارد؟ مردم بگویند ما را به خلاف واقع انداختی؟ خلاف واقع افتادید مگر چه کردید، خب یک کار مباحی را ترک کردید. اگر می گوئید به زحمت افتادیم اصلا بناء دین بر این است که مردم به زحمت بیفتند. حرج یک بحث دیگر است، اما مگر دین آمده مردم تن پروی بکنند، خب به زحمت بیفتند. مصلحت در این بوده است. قبیح و خلاف عرف نیست. خود شما هم همین کارها را می کنید، شما که کاری را تعلیم می دهید به دیگران که قصدتان تعلیم آنهاست مثل به فرزندانتان تعلیم می دهید مستحبات را می گوئید پسرم بدان این واجب نیست؟! آیا مثلا می گوئید پسرم نماز که می خوانی دستانت را بالا بیاور بگو الله اکبر، ولی بدان دست بالا آوردن واجب نیست؟! همینجور این واجب نیست این واجب نیست. سه بار سلام و سه بار تسبیحات اربعه واجب نیست وبعضی ها گفته اند سوره واجب نیست. آیا اینطور می کنید؟

می ماند قسم سوم: که عام الزامی و خاص هم الزامی مخالف است. یجب اکرام کل عالم، یحرم اکرام العالم الفاسق.

 اینجاست که ما اشکال می کنیم، می گوئیم اگر فرد متعارف بماند در عام و آن فرد خارج شده نادر کالمعدوم باشد، عیب ندارد جمع عرفی است، عرف می گوید نظر به متعارف داشت. اما اگر نه، عالم 50 درصدش عادل است 50 درصدش فاسق است، هر دو متعارفند، خب واقعا این جمع عرفی است با تأخیر بیان از وقت حاجت؟! مولا بگوید یجب اکرام کل عالم، بعد با خطاب مخصصی که تأخیر بیان از وقت حاجت بشود بگوید یحرم اکرام العالم الفاسق؟ ما این را عرفی نمی دانیم.

ما دیشب به نظرمان رسید که یک تتبعی بکنیم در روایات، خیلی وقت صرف کردیم، واقعا این دسته اخیر که عام متضمن حکم الزامی و خاص هم متضمن حکم الزامی مخالف باشد و فرض متعارف را بخواهد تخصیص بزند نه فرض نادر، این زیاد نیست در روایات، که آدم وحشت کند که ما جمع عرفی بین عام وخاص را به اطلاقه نپذیرفتیم در فقه چه کنیم. نه، اینقدر زیاد نیست. ما زیاد فحص کردیم، عمده مباحث را نگاه کردیم و خیلی زیاد نیست که ما دچار وحشت بشویم.

بله ما در این قسم اخیر یک ادعایی را مطرح کردیم، گفتیم اینجا هم بعید نیست روش ائمه علیهم السلام با روش عرف عام فرق می کرده است. جاهی دیگر که منافات با روش عرف عام ندارد، اینجا با روش عرف عام فرق می کرده است. مصالح اقتضاء می کرده است که ائمه علیهم السلام تدرج در بیان داشته باشند، وسیره بر این بوده که بین این عمومات و بین این مخصصات جمع عرفی می کردند. کما اینکه برخی از بزرگان معاصر هم همین را ادعا کرده اند که در عام و خاص جمع عرفی نیست ولی از مجموع روایات و سیره متشرعه فهمیدیم ما وظیفه ظاهریه مان حمل عام بر خاص است. و این بعید نیست. ولی لسان ندارد، دلیل لبی است سیره است، ظهور حال ائمه علیهم السلام است. از این دیگر نمی شود انقلاب نسبت در بیاید. از این دیگر تخصیص چند عموم به یک مخصص یعنی چندین خطاب عام بیاید هیچکدام تخصیص نخورده و مخصص متصل ندارد ولی یک خطاب مخصص منفصل بیاید و فرض متعارف را خارج کند دیگر این موارد را ما نمی توانیم بگوئیم از سیره یا از روایات استفاده می کنیم که جمع عرفی است. بزرگانی مثل محقق همدانی منکر شده اند گفته اند این جمع عرفی نیست که بیائیم چندین عام بدون مخصص متصل را با یک مخصص منفصل تخصیص بزنیم. واقعا اشکال قویی است.

این محصل عرض ما است. از این بحث بگذریم.

فقط آن دو روایتی که عرض کردیم که در موارد جمع عرفی ائمه علیهم السلام اخبار علاجیه را تطبیق کرده اند که یا تخییر که آن دو روایتی که مطرح است تخییر است و یا ترجیح. چون برخی مثل مرحوم ایروانی می گویند اخبار علاجیه شامل موارد جمع عرفی می شود. چون عرفا ولو جمع عرفی داشته باشد ولی این دو خبر خبران مختلفان هستند، عام وخاص هم هستند باشد ولی خبران مختلفان هستند. اطلاق «إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فهما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه، فإن لم تجدوا حکمهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة»، مرحوم ایروانی گفته شامل دو خبری که جمع عرفی دارند مثل عام و خاص می شود.

دو تا حدیث هم داریم که یکی آن روایت بود که نافله فجر را در محمل بخوان، حدیث دیگر می گفت «لاتصلهما الا علی وجه الارض»، نماز نافله فجر را در محمل نخوان بیا پائین روی زمین بخوان. که از امام علیه السلام پرسید به کدامیک عمل کنیم؟ امام فرمود «موسع علیک بأیة عملت»، نفرمود جمع عرفی دارد، فرمود مخیری. با اینکه به هر کس بدهی می گوید این جمع عرفی دارد. صلهما فی المحمل ترخیص می دهد در نماز نافله فجر در محمل، واجب که نمی کند. این قرینه می شود که لاتصلهما الا علی وجه الارض حمل بشود بر کراهت.

یا آن توقیع حمیری که بعد از تشهد اول می خواهیم قیام کنیم تکبیر بگوئیم یا نگوئیم، روایت بود که «إنّ فیه حدیثین فبأیهما اخذت من باب التسلیم وسعک». دو حدیثی که حضرت مطرح می کند یکی از آنها عام است، «إذا انتقلت من حالة الی حالة اخری فعلیک التکبیر»، یکی از آنها خاص است که «لاتکبیر علیک بعد التشهد الاول». چرا امام تخصیص نزد آن عام را به این خاص؟ بلکه فرمود «بأیهما عملت من باب التسلیم وسعک». این بحثی است که انشاءالله فردا دنبال می کنیم. والحمدلله رب العالمین.